

اقتصاد فرهنگ و هنر و مطالعه آن در ایران*

چکیده

این مقاله ضمن مروری بر فرایند افزایش حضور و نقش دولت در اقتصاد کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و بیان پی آمدهای منفی آن، به ویژه کسری های بودجه مستمر که زمینه تحول نظریه اقتصادی و پیدایی شاخه های متنوع علم اقتصاد مانند «اقتصاد فرهنگ و هنر» را فراهم کرده است، کارکردهای کلی این شاخه در عقلانیت بخشیدن حضور دولت در بخش فرهنگ و هنر را معرفی می نماید و در ادامه با مروری بر پیشینه مطالعه جنبه های اقتصادی فعالیت های فرهنگی و هنری در کشورهای توسعه یافته و وضعیت این گونه مطالعات در ایران، مجموعه موضوعات اقتصادی قابل مطالعه در بخش فرهنگ و هنر کشور را به سه دسته طبقه بندی می کند و ضرورت انجام این مطالعات را یادآور می شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- مقدمه

همزمانی انتقادهای پایان ناپذیر و شدید گروه های مختلف از عملکرد سیاست ها و اقدامات اقتصادی دولت در حوزه فعالیت این گروه ها با توقعات روزافزون همین گروه ها از دولت، برای ایفای نقش فعال تر در آن حوزه، تناقضی درخور درنگ در رفتار جوامع معاصر است که به رغم گستردگی آن، از دید صاحب نظران پنهان مانده است یا دست کم، کم تر پژوهشگری را می توان یافت که ضمن آگاهی از این تناقض، به مطالعه و تبیین آن پرداخته باشد. پرسش این است که چگونه می توان عبارات آتشین صاحبان حرف و واحدهای اقتصادی در جامعه (اعم از صاحبان

* این مقاله با همت دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی تهیه و تدوین شده است.

سرمایه و کار و تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان) علیه بی‌کفایتی دولت در مداخلات اقتصادی در حوزه فعالیت خود را با استمداد عاجزانه آن‌ها برای حضور بیش‌تر دولت در بازار آن فعالیت و سر و سامان دادن به اوضاع آشفته آن با یکدیگر جمع نمود؟ در قرن اخیر چه پدیده‌ای رخ داده که در نظر آحاد جامعه، مقام دولت را از جایگاه دیر آشنای دیو باج و خراج‌ستان به فرشته عدالت‌گستر (در توزیع امکانات اقتصادی جامعه بین طبقات مختلف) ارتقا داده است؟

به نظر می‌رسد در جوامع معاصر، دولت به عنصری تعیین‌کننده در حیات اقتصادی گروه‌های مختلف بدل شده است. برای فهم بهتر این موضوع، کشورهای پیشرفته اروپای غربی و امریکای شمالی را در دوره پیش از رکود اواخر دهه ۱۹۲۰ و کشورهای در حال توسعه امروز (یا مناطق عقب‌افتاده دیروز) را در دوره پیش از جنگ جهانی دوم در نظر بگیرید. در آن دوره دولت‌ها، برای مثال، علاقه‌ای به گسترش آموزش یا بهبود وضعیت کشاورزی و صنعت نداشتند. در واقع، در بدترین حالت، دولت یا هیئت حاکمه از اقلیت محدود اشراف تشکیل می‌شد که استثمارگرترین آن نسبت بسیار محدود (کم‌تر از ده درصد) از ثروت و درآمد جامعه را می‌ستاند و صرف راحتی و رفاه خود می‌نمود. در بهترین حالت، دولت محل اجتماع نخبگان و سرآمدان جامعه بود که در جهت ایفای وظایف سنتی دولت یعنی تأمین امنیت اقتصادی و مراقبت از جان و مال مردم، بخش بسیار محدودی از منابع جامعه را مصرف می‌کرد.

از دهه ۱۹۳۰ میلادی این وضع دگرگون شد. عواملی چون پیدایی یا گسترش حکومت‌های پارلمانی در جهان، ظهور و گسترش افکار عدالت‌خواهانه و انتقال انتظارات زندگی مادی بهتر به مناطق در حال توسعه - و تعمیق آن از طریق نظریه‌های رشد و توسعه اقتصادی - کم و بیش موجب شد که در سراسر جهان واقعیت دیرینه دولت کوچک و با نقش محدود پاسبانی امنیت، در موزه خاطرات تاریخی بشر جای گیرد. در تأیید این ادعا شاید شاهدی بهتر از این واقعیت نباشد که خالص‌ترین اقتصادهای سرمایه‌داری در مواجهه با فشارهای زمانه (چه خوب یا بد)، واقعیت اجتناب‌ناپذیر گسترش حوزه مسئولیت دولت به حوزه‌های جدیدی چون ارائه آموزش همگانی، تأمین حداقل معاش و مقابله با نوسانات اقتصادی را پذیرفته‌اند:

«در اقتصاد امروز ایالات متحده، بیش از ۲۰ درصد کل تولید را بودجه‌های

دولت جذب می‌کند و یک‌سوم درآمد کل جامعه نیز به شکل مالیات جمع‌آوری

می‌شود» (ماسگریو و ماسگریو، ۱۳۷۲، ۳).

با توجه به نقش گسترده دولت که در برخی کشورها، اعم از توسعه یافته یا در حال توسعه بیش از نیمی از درآمد جامعه را هزینه می‌کند اکنون شاید بتوان وجود آن تناقض را درک و هضم نمود. از یک سو، آن انتقادهای آتشین از دولت، در سایه این تجربه طولانی بشر و نیز برخی نظریه‌های اقتصادی جدید قابل فهم است که در جوامع مدرن، سیاستمداران و دولتمردان به‌رغم وقوع تغییرات صوری در سازمان وظایف و فعالیت‌های دولت، همچون حاکمان گذشته منافع شخصی خود را می‌جویند و بنابراین، نباید انتظار داشت که تصمیمات و اقدامات اقتصادی آن‌ها به بهبود وضع اقتصادی اکثریت آحاد جامعه بینجامد. از سوی دیگر، این استمدادهای عاجزانه صاحبان حرف، عوامل تولید و مصرف‌کنندگان (برای حمایت دولت از فعالیت‌های ذی‌ربط) در سایه آگاهی از این واقعیت مسلم قابل درک است که امروزه دولت‌ها از طریق تجهیز و تخصیص بخش مهمی از منابع و امکانات جامعه و تنظیم بازار فعالیت‌ها و محصولات مختلف، نقش برجسته‌ای در تعیین سطح توزیع درآمد ملی بین آحاد مختلف جامعه ایفا می‌کنند. با توجه به دگرگونی عمیق در میزان حضور دولت در توزیع رفاه یا به عبارت بهتر، در توزیع کامیابی و ناکامی اقتصادی بین آحاد جامعه، تعجب ندارد که حتی نویسندگان، شعرا و به‌طور کلی، آفرینندگان اندیشه و هنر نیز از دولت استمداد جویند. در واقع، امروزه آفرینندگان آثار فرهنگی و هنری و هنرمندان را به خاطر آن‌که از دولت پشتیبانی مالی و غیرمالی می‌طلبند برخلاف گذشته عناصر درباری نمی‌نامند، بلکه در مقام پرچمداران ارتقای فرهنگ و هنر می‌شناسند که در عرصه رقابت بخش‌های مختلف برای تصاحب سهم بیشتر از امکانات بخش عمومی و اخذ امتیازات گوناگون، بر اخذ سهم عادلانه بخش فرهنگ و هنر پافشاری می‌کنند.

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که عوامل گوناگون، صحنه حیات اقتصادی جوامع معاصر را شدیداً به نفع مداخلات مالی و غیرمالی دولت در تقریباً تمام فعالیت‌های اقتصادی دگرگون کرده‌اند. حتی پارلمان‌ها که اساساً با نگرش بدبینانه به دولت و به خاطر مراقبت از جیب جامعه رأی‌دهنده در برابر زیاده‌روی‌ها و حیف‌ومیل‌های دولت تشکیل شده‌اند به تدریج، به بلندگوی گروه‌های ذی‌نفع و مدافعان سرسخت گسترش فعالیت‌های دولت بدل گشته‌اند. به عبارت دیگر، آن‌ها گاهی خود بیش از دولتمردان به آتش اشتهای سیری‌ناپذیر دیوان‌سالاری برای خرج کردن منابع دامن می‌زنند. این پدیده نباید مایه شگفتی شود زیرا کارکرد پارلمان‌ها نیز به شرط تأمین منافع گروه‌های رأی‌دهنده مشروعیت می‌یابد.

پس در نگاهی کلی، اقتصاد کشورهای مختلف را به تعبیری می‌توان به صحنه مسابقه‌ای تشبیه کرد که صاحبان حرف و عوامل اقتصادی (یا گروه‌های ذی‌نفع)، پارلمان و سازمان‌های دولتی به‌مثابه بازیگران آن به رقابت برای به‌چنگ آوردن سهم بیش‌تری از امکانات بخش عمومی و گرفتن امتیازات بیش‌تر اشتغال دارند.^۱

اگر اصل عدم کارآیی ذاتی دولت در فرایند بده - بستان منابع بخش عمومی با گروه‌های مختلف را بپذیریم، نتیجه طبیعی این فرایند چیزی نبوده است به جز پدیده کسری بودجه مزمن و روزافزون در عموم کشورها، شاهد این ادعا نیز روند کسری بودجه دولت در آزادترین اقتصاد سرمایه‌داری یعنی اقتصاد ایالات متحده آمریکا است. طی سال‌های ۱۸۰۰-۱۹۰۰ (یا دوره حاکمیت دولت‌های کوچک) دولت فدرال آمریکا ۶۹ سال مازاد بودجه و ۳۲ سال کسری بودجه داشته است. بخش اعظم کسری‌های بودجه نیز در سال‌های وقوع جنگ، رکود یا بحران اقتصادی و به‌منزله واقعتی‌گریزناپذیر رخ داده است. این روند طی سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۳۰ تداوم یافته و در دوره ۱۹۳۱-۱۹۶۰ به‌رغم افزایش دفعات وقوع کسری بودجه، تعادل بودجه دولت فدرال آمریکا کم و بیش حفظ شده است. سال ۱۹۶۱ سرآغاز کسری‌های بودجه‌ای است که تا سال مورد بررسی (۱۹۸۴) به جز یک سال، همواره تکرار شده است (Buchanan, 1986, 10-13) در واقع، طی چند دهه اخیر موازنه بودجه که اصل خدشه‌ناپذیری برای اقتصاددانان و فلاسفه سیاسی کلاسیک بود در اقتصادهای سرمایه‌داری نه فقط به فراموشی سپرده شده، بلکه عدم موازنه یا کسری بودجه به اقدامی سودمند و ابزار اصلی مدیریت کلان اقتصادی بدل شده است.

اما شواهد نشان می‌دهد که در کشورهای صنعتی غرب، دوران کسری‌های بودجه مستمر کمابیش به پایان رسیده است. همزمان با تلاش‌های جدی سیاستمداران و دولتمردان آمریکا برای مهار و به حداقل رساندن کسری بودجه، کشورهای عضو جامعه اروپا یکی از شرایط اصلی عضویت اعضا در نظام پولی واحد این جامعه را تقلیل کسری بودجه به نسبت معینی از تولید ناخالص ملی قرار داده‌اند. در واقع، اقتصادهای توسعه‌یافته، در پی شناخت تبعات منفی کسری بودجه که حاصل رقابت بی‌پایان و مخرب گروه‌های ذی‌نفع برای تصاحب سهم بیش‌تر از منابع بخش عمومی بوده به این نتیجه رسیده‌اند که این رقابت باید قانونمند شود و تبعات منفی آن به حداقل برسد.

در بیش‌تر کشورهای در حال توسعه، دو عامل دیگر فرایند رقابت برای تصاحب سهم بیش‌تر

از منابع عمومی و در نتیجه، کسری بودجه مترتب بر آن را (نسبت به کشورهای توسعه یافته) تشدید نموده است. اولاً، کم‌تر بودن سرعت رشد درآمد در کشورهای در حال توسعه (با در نظر گرفتن رشد جمعیت) و ثانیاً، ناتوانی آن از برابری با رشد انتظارات. عدم کارایی بیش‌تر دولت در این کشورها تبعات منفی حضور گسترده دولت در اقتصاد را دوچندان نموده است. گسترش روزافزون استقراض، به‌ویژه استقراض خارجی نابسامانی اوضاع اقتصادی این کشورها را به آن‌جا رساند که در دهه ۱۹۸۰ بحث ضرورت بخشیدن بخشی از بدهی‌های آن‌ها به کشورهای توسعه یافته مطرح شد. به هر حال، امروزه کشورهای در حال توسعه در رویارویی با این امر به‌مثابه واقعیتی اجتناب‌ناپذیر و نیز در مواجهه با جریان انتظارات روزافزون گروه‌های مختلف، کاهش کمک‌ها و وام‌های کشورهای توسعه یافته و تضعیف رابطه مبادله تجاری خود با این کشورها دریافته‌اند که باید جریان گسترش مسئولیت‌های دولت و بار مالی مترتب بر آن را مهار کنند و به‌آسانی، فشار گروه‌ها برای تزریق منابع بیش‌تر را نپذیرند.

در حالی که کشورهای توسعه یافته به دلیل وجود برخی نیروهای مغایر با گسترش نقش دولت و برخی کشورهای در حال توسعه به دلیل مواجهه با تنگناهای اقتصادی و بودجه‌ای، خواسته یا ناخواسته درصدد چاره‌اندیشی برای بحران نابرابری روزافزون امکانات اقتصادی موجود با انفجار انتظارات برآمده‌اند، کشورهایی چون ایران که از درآمد سهل‌الحصول فروش نفت خام بهره‌مند بوده‌اند هر چند دیرتر به محدودیت‌های اقتصادی در مقابل گشاده‌دستی در توزیع منابع بخش عمومی برخوردده‌اند، اما دیگر گریزی از ضرورت مهار عدم موازنه در تجهیز و تخصیص این منابع ندارند.^۲

۲- تحولات نظریه اقتصادی در سایه تحول نقش دولت

الزام دولت‌های معاصر به فعالیت در چارچوب تنگناهای مالی شدید که طبق مطالب پیشین ناشی از سرآمدن عصر گشاده‌دستی سیاستمداران و دولتمردان در امر اجابت خواسته‌های صاحبان عوامل تولید، بخش‌های اقتصادی و گروه‌های ذی‌نفع بوده است طبیعتاً ذهن خواننده را متوجه موضع و قابلیت‌های نظریه اقتصادی برای مواجهه با این تنگناها می‌نماید. اما به نظر می‌رسد درک این امر در بستر بیان اجمالی تحولات نظریه اقتصادی در جریان تحولات دوره‌ای، نظیر نقش دولت در اقتصاد - از دولت کوچک تا دولت بزرگ و در نهایت، درک ضرورت و تلاش

برای کاهش اندازه دولت - آسان تر باشد.

بدون آن که مدعی وجود رابطه علت و معلولی مشخصی بین تحولات جایگاه دولت در اقتصاد جوامع معاصر و تحولات نظریه اقتصادی شویم شاید بتوان گفت علم اقتصاد نیز کمابیش همین تحولات دوره‌ای، نظیر نقش دولت را تجربه کرده است. پیدایی و اوج‌گیری نظریه اقتصادی کلاسیک که در مانیفست (بیانیه) معروف آن، یعنی **ثروت ملل** «آدام اسمیت»، از فضیلت‌های بازار و بلایای گسترش مداخلات دولت در اقتصاد می‌گوید مقارن با دوره حاکمیت دولت‌های کوچک و حاکمیت دولت‌های دارای بودجه‌های متعادل (موضوع این مقاله) است. این وضع تا اوایل قرن بیستم همچنان ادامه داشت. در اواخر دهه ۱۹۲۰ وقوع رکود اقتصادی بزرگ در امریکای شمالی و گسترش آن به اروپای غربی، بازنگری اخلاف اصلاح‌طلب اقتصاددانان کلاسیک و سرآمد آن، «جان مینارد کینز» در برخی آموزه‌های علم اقتصاد را موجب شد. «کینز» با تحلیل ریشه‌های این رکود و نسبت دادن آن به کارکرد نیروهای بازار، نظریه جدیدی را مطرح کرد. طبق این نظریه، اگر نیروهای بازار بدون اتکا به نقش متعادل‌کننده دولت در اقتصاد، به‌ویژه از طریق ابزار سیاست مالی یا بودجه‌ای دولت عمل کنند اقتصاد ملی به‌رغم تمام مزیت‌های سازوکار بازار، در مقاطعی به ورطه رکود یا بحران درخواهد افتاد. به همراه این اصلاح بزرگ در اندیشه اقتصادی، آرای اندیشه‌گران رادیکالی چون «مارکس» (که نابودی سرمایه‌داری ضدانسانی را پیش‌بینی و آرزو می‌کرد) سبب شد که نقش محدود دولت به تأمین امنیت اقتصادی و فضای مناسب برای عملکرد بازار، جای خود را به نقش‌های جدید و گسترده‌ای چون ایجاد ثبات اقتصادی و اصلاح وضعیت توزیع درآمد بدهد. نظریه‌های رشد و توسعه اقتصادی برای اقتصادهای در حال توسعه علاوه بر وظایف فوق، نقش تأمین عوامل مساعد رشد از جمله سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی در اقتصاد را برای دولت قائل شدند.

در پی تحول نظریه اقتصادی، از دهه ۱۹۴۰ به بعد شاهد گسترش نقش دولت در اقتصادهای ملی و ظهور و گسترش عدم موازنه در بودجه دولت هستیم. پیدایی دولت رفاه در اقتصادهای توسعه‌یافته و نظریه «اقتصاد رفاه» به همین دوره گسترش مسئولیت‌های دولت تعلق دارد.

این دوره را شاید بتوان به‌طور خلاصه، دوره تلاش اقتصاددانان برای تبیین شکست بازار دانست که پی‌آمد سیاسی آن، گسترش حضور دولت در اقتصاد (به قصد اصلاح نقایص سازوکار بازار) از طریق اعمال سیاست‌های مالی و تنظیم بازار بود. پدیدارشدن کسری‌های بودجه یا

فاصله روزافزون بین توانایی دولت در تجهیز منابع و میزان تقاضای گروه‌های مختلف برای حمایت بخش عمومی و تبعات منفی آن بر شاخص‌های اقتصادی، موجب وقوع دو رویداد مهم در عالم نظریه‌پردازی اقتصادی شد؛ نخست آن‌که، اقتصاددانان نئوکلاسیک (اخلاف اقتصاددانان کلاسیک) برخلاف برخی اقتصاددانان پیشین که به تشریح و تبیین شکست بازار پرداخته بودند، به نظریه‌پردازی درباره شکست دولت همت گماردند. در واقع، این گروه در مقام مخالفت با گسترش وظایف دولت، به جای آن‌که مستقیماً از فضایل عملکرد سازوکار بازار سخن بگویند یا بایدها و نبایدهای رفتار دولت را بیان نمایند به کالبدشکافی تصمیمات و اقدامات اقتصادی دیوان‌سالاری و قانون‌گذاران پرداختند و نشان دادند که سیاستمداران و دولتمردان به قصد تأمین نفع شخصی خود، عملیات دولت را گسترش می‌دهند یا به تنظیم رفتار عوامل اقتصادی در بخش خصوصی می‌پردازند. این‌گونه نظریه‌پردازی، دست‌کشیدن دولت از برخی فعالیت‌ها و واگذاری آن به ساز و کار بازار را می‌طلبد که به نظر می‌رسد در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ کمابیش در برخی کشورهای صنعتی غرب به وقوع پیوسته باشد.

رویداد دوم که طرح آن زمینه ورود به موضوع اصلی این مقاله یعنی چگونگی پیدایی رشته «اقتصاد فرهنگ و هنر» و قابلیت‌های آن برای تحلیل و ارزیابی ابعاد اقتصادی سیاست‌های فرهنگی و هنری را فراهم می‌کند شکل‌گیری و گسترش مطالعات اقتصادی کاربردی برای تبیین رفتار واحدهای اقتصادی در بخش‌های مختلف فعالیت مانند آموزش، بهداشت و درمان، جهانگردی و حمل و نقل بوده است. شاخه‌های فرعی علم اقتصاد مانند «اقتصاد آموزش»، «اقتصاد بهداشت و درمان» و «اقتصاد جهانگردی» در چارچوب نظریه اقتصادی متعارف یعنی اقتصاد نئوکلاسیک که بر فرض اساسی تلاش واحدهای اقتصادی برای حداکثرکردن منافع خود مبتنی است، بازارهای هر بخش مانند بازار کالا یا خدمت و عوامل تولید را از نظر ساختار و عوامل مؤثر بر سطح عرضه و تقاضا در هر بازار و نحوه حضور دولت در این بازارها، مطالعه می‌کند. برای مثال، در «اقتصاد جهانگردی» عوامل تعیین‌کننده سطح تقاضای جهانگردان یک کشور برای سفر یا اقامت و تفریح در کشورهای دیگر (مانند سطح درآمد، میزان مرخصی سالانه، هزینه حمل و نقل و اقامتگاه) شناسایی می‌شود. این‌گونه مطالعات مستقل در هر بخش فعالیت از این رو معنا پیدا می‌کند که هدف‌ها، محدودیت‌ها و رفتار عرضه‌کننده و متقاضی کالا، خدمت یا عوامل تولید در آن بخش تحت تأثیر عوامل ویژه آن بخش شکل می‌گیرد و نتایج

خاص خود را برای حضور دولت در بازارهای آن در پی دارد. برای مثال، نظریه اقتصادی متعارف، «آموزش» را کالای عمومی تلقی می‌کند و بنابراین، اقدام دولت به عرضه آن را مجاز می‌شمارد. در مقابل، محصولات جهانگردی را مصداق کالای عمومی نمی‌داند و بنابراین، دولت را از اقدام مستقیم برای عرضه یا افزایش عرضه این محصولات منع می‌کند.

اگر بخواهیم رابطه پیدایی شاخه‌های مذکور با ادبیات اقتصادی گذشته را پیدا کنیم شاید بتوان گفت که طرفداران نظریه اقتصادی متعارف پس از گذشت دوره نسبتاً طولانی منازعات نظری شدید بین اقتصاد کلاسیک (و در ادامه، اقتصاد نئوکلاسیک) با نظریه‌های رقیب در مورد توانایی‌های ساز و کار بازار و میزان حضور دولت در عرضه اقتصاد ملی، در مواجهه با شرایط اقتصادی حاکم، رویکرد جدیدی را پیش گرفته‌اند. در شرایط اقتصادی حاکم، برخلاف آموزه اقتصاد نئوکلاسیک سطح دخالت دولت در اقتصاد شدیداً گسترش یافته است. این بار طرفداران نظریه اقتصادی متعارف به جای تمرکز صرف بر مباحث کلان نظیر سطح مناسب دخالت دولت در اقتصاد از طریق شاخه‌هایی چون «اقتصاد بهداشت و درمان» و «اقتصاد فرهنگ و هنر» به تحلیل و ارزیابی اقدامات اقتصادی دولت در هر یک از بخش‌های فعالیت می‌پردازند و سعی می‌کنند عقلانیت آن را (به لحاظ سازگاری با هدف‌ها یا تأمین معیارهایی چون کارایی اقتصادی) بسنجند. در واقع، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد از آن‌جا که فشار گروه‌ها و عناصر مختلف، مانند گروه‌های تولیدکننده و مصرف‌کننده، صاحبان جِرف، سازمان‌های دولتی و پارلمان به افزایش دخالت دولت در هر بخش - به نحوی که منافع آن‌ها را تأمین کند - بالاست (و این نتیجه منطقی سازمان تصمیم‌گیری اقتصادی در دولت‌های مدرن است)، اقتصاددانان نئوکلاسیک می‌کوشند از سه مجرای زیر حضور دولت در بخش‌های اقتصادی، از جمله بخش فرهنگ و هنر را عقلانیت بخشند:

۱- معرفی تصمیمات اقتصادی مناسب در هر بخش؛ به نحوی که منطبق با اصل حاکمیت مصرف‌کننده و ضوابط برخاسته از آن یا سازگار با هدف‌های اعلام‌شده دولت در آن بخش باشد (مطالعات هنجاری).

«ضابطه اول در پرداخت یارانه‌های هنری آن است که دوره تعلق یارانه محدود باشد. طبق این ضابطه، پرداخت یارانه را می‌توان تجدید کرد اما به شرط آن‌که براساس شواهد روشن، هزینه فرصت پشتیبانی از دیگر سازمان‌های فرهنگی و

هنری چندان بالا نباشد. طبق ضابطهٔ دوم باید تلاش نمود تا بارانه به فعالیت‌های هنری تعلق گیرد نه آن‌که هر شرکت به بارانهٔ دائمی دست یابد. ضابطهٔ سوم آن است که آثار ضدانگیزی و منفی بارانه به حداقل رسانده شود» (پیکاک، ۱۳۷۶، ۲۷۳).

۲- ارزیابی سیاست‌های موجود در هر بخش از نظر قابلیت عملی آن در تأمین هدف(های)

دولت.

«با ملاحظهٔ الگوی مخارج هنری و میراث فرهنگی دولت در بریتانیا می‌توان نتیجه گرفت که این الگو (۱) بیش‌تر به نفع هنرهای جاافتاده و شرکت‌های بزرگ است؛ (۲) بیش‌تر به نفع افرادی است که به تماشای هنرهای خاص یک گروه اقلیت، به‌ویژه ابراهام و باله می‌روند. تنها بخشی کوچک از این گروه متعلق به طبقات اجتماعی - اقتصادی پایین هستند؛ و (۳) بیش‌تر به نفع اهالی منطقهٔ لندن بزرگ است (فقط ۲۰ درصد جمعیت بریتانیا در لندن زندگی می‌کنند). داده‌ها نشان می‌دهند که بارانه نه به هدف افزایش دسترسی اجتماعی یا منطقه‌ای و به عبارت دیگر، تأمین هدف برابری افقی دست یافته‌اند قیمت‌ها را پایین نگه داشته زیرا در دههٔ ۱۹۸۰ قیمت محصولات هنری به مراتب بیش‌تر از شاخص خرده‌فروشی قیمت‌ها افزایش یافته است» (تاووز، ۱۳۷۶، ۲۳۵).

۳- شناسایی عوامل مؤثر بر انتخاب سیاست‌های موجود در هر بخش؛ از نظر نشان‌دادن

دامنهٔ حضور و نفوذ گروه‌ها و عناصر ذی‌نفع در این سیاست‌ها (مطالعات تبیینی).

«یک دلیل تبیینی دیگر برای پرداخت بارانه‌های هنری این است که این بارانه‌ها معرف بی‌آمدها و رفتار رانت‌جویانهٔ افراد و شرکت‌های فعال در بخش هنر است. در مطالعاتی که برای کشف علل تفاوت مخارج عمومی اختصاص‌یافته به بخش هنر در مناطق گوناگون انجام شده، یا شناخت عواملی که در رفتار رأی‌دهنده نسبت به حمایت از فعالیت‌های هنری اثرگذار است، شواهد قاطعی بر جست و جوی منافع خصوصی از بارانه‌های هنری یافت شده است» (Throsby, 1994, 35).

۳- مطالعه جنبه‌های اقتصادی فعالیت‌های فرهنگی و هنری در کشورهای

توسعه‌یافته

در اقتصادهای توسعه‌یافته اروپای غربی و امریکای شمالی، طی چند دههٔ گذشته مطالعه

جنبه‌های اقتصادی فعالیت در هریک از بخش‌های اقتصاد ملی جایگاه مهمی در ادبیات اقتصادی به دست آورده است. البته دربارهٔ این پدیده تفسیر قاطعی نمی‌توان ارائه کرد، اما به نظر می‌رسد گسترش این نوع مطالعات، معرف اهمیت روزافزون وجه فنی مطالعه اقتصادی به منظور پاسخ‌گویی به مسائل عینی در تصمیم‌گیری اقتصادی در این کشورها باشد. به عبارت دیگر، در کنار بحث‌های هنجاری و ارزشی متعارف دربارهٔ برتری نظام اقتصاد آزاد یا اقتصاد تحت هدایت دولت، «مباحث فنی» در مورد کارآیی و اثربخشی اقدامات سیاسی در بخش‌های مختلف نیز از مباحث مهم ادبیات اقتصادی به‌شمار می‌آید.

در کشورهای توسعه‌یافته، اقتصاد فرهنگ و هنر - به‌مثابه مطالعه و تحلیل ابعاد اقتصادی انواع فعالیت در بخش فرهنگ و هنر - بیش از سه دهه قدمت دارد. در این جا صرف‌نظر از مسائل مفهومی در تعریف و تعیین دامنهٔ این بخش، فعالیت‌های منتهی به تولید و مصرف کالاها و خدماتی چون کتاب، فیلم، موسیقی، خدمات نمایشی و موزه‌ها مورد نظر است که در حساب‌های ملی عموم کشورها، کمابیش اجزای تشکیل‌دهندهٔ بخش فرهنگ و هنر تلقی می‌شوند.^۳

«اقتصاد فرهنگ موضوعی است که با به‌دوران بلوغ خود گذاشته است. مدتی است که یک نشریهٔ اختصاصی برای این موضوع به وجود آمده و اخیراً مقلوبهٔ جدیدی تحت عنوان «اقتصاد فرهنگ» به‌طبقه‌بندی معروف نوشته‌های اقتصادی که انجمن اقتصادی آمریکا در مجلهٔ ادبیات اقتصادی منتشر می‌کند اضافه شده است. وضع فعلی در مقایسه با سی سال پیش بسیار جالب توجه می‌نماید. در آن هنگام، تحلیل اقتصادی مؤسسات فرهنگی عملاً موضوع ناشناخته‌ای بود و هرگونه پیشنهادی به مدیران و کارشناسان امور هنری مبنی بر این‌که علم اقتصاد باید در بحث سیاست فرهنگی حضور داشته باشد با واکنش سردی روبه‌رو می‌شد» (پیکاک و ریزو، ۱۳۷۶، ص ۵).

طی سه دههٔ اخیر ادبیات روزافزونی دربارهٔ ابعاد اقتصادی فعالیت‌ها و آثار فرهنگی و هنری در کشورهای توسعه‌یافته شکل گرفته است. این ادبیات با اتکا بر نظریهٔ اقتصادی نئوکلاسیک ضمن آن‌که توانسته مفاهیم اقتصادی عمومی خرد را درحوزهٔ فرهنگ و هنر مانند عرضه و تقاضا و ساختار بازار کالاها و خدمات فرهنگی ذی‌ربط و بازار کار هنرمندان وارد کند و نیز مفاهیم

اقتصادی ویژه این بخش مانند «حق مؤلف» را مطرح و تحلیل نماید، خود به منزله چالش در برابر اعتقاد رایج مبنی بر ضرورت حمایت دولت از آثار فرهنگی و هنری به مثابه آثار اجتماعاً ارزشمند و نشانه‌های میراث فرهنگی و غرور ملی - که به‌ویژه تولیدکنندگان این کالاها و خدمات القا می‌کنند - ظاهر شده و به این ترتیب، کارآیی و اثربخشی بسیاری از حمایت‌های مالی و غیرمالی را زیر سؤال برده است.^۴

۴- مطالعه اقتصادی فعالیت‌های فرهنگی و هنری در ایران

مروری بر مطالعات انجام‌شده در حوزه فعالیت‌های فرهنگی و هنری در کشور نشان می‌دهد که مطالعات اقتصادی در این حوزه - به مفهومی که در قسمت‌های پیش مطرح شد - سابقه ندارد. البته در چند سال اخیر محدود نوشته‌هایی، که عناوین آن‌ها در نظر نخست، خواننده آشنا به نظریه و تحلیل اقتصادی را به اشتباه می‌اندازد، به طرح مسائل اقتصادی برخی فعالیت‌های فرهنگی و هنری پرداخته‌اند، اما همان نوشته‌ها هم به اقتصاد یا ابعاد اقتصادی آن فعالیت توجهی نشان نداده‌اند.^۵ مفصل‌ترین و جامع‌ترین این نوشته‌ها که یکی از دست‌اندرکاران فعالیت ذی‌ربط آن را تهیه کرده، کتابی تحت عنوان *نکاتی پیرامون اقتصاد سینمای ایران* (دادگو، ۱۳۷۰) است. در این کتاب، نویسنده نه در مقام تحلیلگر واقعیت‌ها یا جنبه‌های اقتصادی فعالیت‌های سینمایی در ایران (مانند عوامل تعیین‌کننده عرضه و تقاضای این کالا و ساختار بازار آن)، بلکه از موضع یک هنرمند سینماگر و نیز دخیل در تنظیم تصمیمات و سیاست‌های سینمایی دولت وقت، گزارش مفصلی از مشکلات و تنگناهای اقتصادی عوامل ذی‌ربط در تولید و پخش فیلم‌های سینمایی در کشور عرضه کرده است. در واقع، وی در مقام فردی ذی‌نفع یا علاقه‌مند به رونق تولید این کالا در کشور به مثابه اثر ارزشمند فرهنگی و هنری تلاش کرده اذهان دولتمردان و سیاست‌گذاران را به رفع این مشکلات جلب نماید:

«بدرغم تمامی اقدامات، نرخ روبه‌رشد تورم، محدودیت امکان عرضه فیلم ایرانی در داخل و خارج از کشور از یک‌سو و عدم توجه خاص به مسئله «فرهنگ و هنر» و عدم تسهیم عادلانه منابع و دست‌آوردها به این بخش زیربنایی نظام جمهوری اسلامی از سوی دیگر، کاستی‌ها و کمبودهایی را در روند پیشرفت و بالندگی فرهنگی، اقتصادی و صنعتی جمهوری اسلامی ایران پدید آورده است که

بی‌نبردید جز از طریق عنایت تمامی ارگان‌های ذی‌ربط دولتی، مبارزه با این عارضه

میسر نیست» (همان، ۵۱).

اکنون این پرسش پیش می‌آید که چرا در ایران، برخلاف برخی کشورهای توسعه‌یافته که تحلیل ابعاد اقتصادی فعالیت‌های فرهنگی و هنری بیش از سی سال قدمت دارد به این‌گونه مطالعات توجه نشده است؟ به نظر می‌رسد در کشورهای در حال توسعه‌ای چون ایران که از امکانات و منابع سرمایه‌ای نسبتاً فراوان برای اجرای برنامه‌های بلندپروازانه رشد اقتصادی برخوردار بوده، آنچه سیاستمداران، دولتمردان و برنامه‌ریزان از ابتدای این برنامه‌ها به آن توجه داشته‌اند، گسترش تمام بخش‌های اقتصادی به‌ویژه بخش‌های جدید مانند آموزش و فرهنگ و هنر (به‌مثابه نهاد‌های نوسازی اجتماعی و اقتصادی کشور) بوده است نه مسئله جدی مدیریت تخصیص منابع محدود در بین بخش‌ها. این نگرش در جهت‌گیری مطالعات اقتصاددانان کشور نیز انعکاس یافته است. این گروه در جریان کشمکش‌های انتخاب رویکرد مناسب برای توسعه اقتصادی - که به‌منزله پیش‌فرضی مسلم در نزد همه سیاستمداران، دولتمردان و برنامه‌ریزان با تزریق هرچه بیش‌تر منابع عمومی برای گسترش عموم بخش‌ها همراه است - و مهم‌تر از آن، در پی بروز مشکلات مبتلابه اجرای برنامه‌های بلندپروازانه توسعه، به بحث‌های هنجاری یا ارزشی درباره کم و کیف دخالت دولت و سیاست‌های مناسب آن برای اقتصاد ملی پرداخته و می‌پردازند. این پدیده خود معرف وضعیت جنینی علم اقتصاد در ایران و قابلیت‌های محدود آن برای برخورد با مسائل اقتصادی کشور است. به عبارت دیگر، در حالی که اقتصاددانان کشورهای توسعه‌یافته با اتکا به نظام آماری و داده‌های اقتصادی رو به گسترش و بهره‌گیری از نظریه‌های اقتصادی، به مسائل عینی و مشخص در حوزه تخصیص منابع عمومی در بخش‌های فعالیت پاسخ فنی می‌دهند، در ایران مطالعه اقتصادی فعالیت در بخش‌های مختلف امری ناشناخته و مهجور است.

گذشته از اقتصاددانان کشور، سازمان برنامه و بودجه (در مقام سازمان مرکزی دولت در زمینه بودجه‌بندی بخش‌های مختلف از جمله بخش فرهنگ و هنر) و سازمان‌های مجری سیاست‌های فرهنگی و هنری فاقد انگیزه مطالعه و تحلیل ابعاد اقتصادی فعالیت‌های مذکور بوده‌اند. در واقع، از آن‌جا که در نظام تخصیص منابع بخش عمومی در ایران، تخصیص بودجه بین بخش‌ها یا در درون هر بخش به روش «مصالحه براساس ارقام تخصیص‌یافته در سال‌های گذشته و تغییرات

اندک در آن صورت می‌گیرد،^۶ بودجه‌ریزان نیازی به مطالعه کارآیی و اثربخشی تصمیمات بودجه دولت در بخش فرهنگ و هنر پیدا نکرده‌اند. سازمان‌های مجری سیاست‌های فرهنگی و هنری نیز مانند هر دستگاه اجرایی دیگر، ماهیتاً در پی تأمین منافع عناصر و گروه‌های ذی‌نفع در این بخش، اعم از دستگاه خود و سازمان‌های فرهنگی و هنری در بخش خصوصی بوده‌اند و این امر با اعمال ملاحظات اقتصادی در تخصیص منابع ناسازگار است.

۵- آینده مطالعات اقتصادی فعالیت‌های فرهنگی و هنری در ایران

همان‌طور که در بخش نخست مقاله اشاره شد عصر گشاده‌دستی دولت‌ها در تخصیص منابع عمومی پایان یافته است. در واقع، کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه پس از تجربه کردن یک دوره نسبتاً طولانی حاکمیت آموزه کسر بودجه به‌مثابه ابزار مدیریت کلان اقتصادی و رشد و توسعه اقتصادی، در مواجهه با پی آمدهای منفی این پدیده به‌ویژه بیکاری توأم با تورم کمابیش به ضرورت موازنه بودجه پی برده‌اند. امروزه تنگناهای بودجه‌ای، دولت‌ها را حتی در کشورهایی که مسیر سیاست اقتصادی آن‌ها را ایدئولوژی تعیین می‌کرده، به تجدیدنظر درباره موازنه ملاحظات اقتصادی و غیراقتصادی در تنظیم سیاست‌های اقتصادی واداشته است. علاوه بر این، اقتصاددانان هر کشور و طبقه حرفه‌ای خود می‌دانند که تصمیمات اقتصادی دولت‌ها در هر بخش را براساس معیارهایی چون تناسب و سایل با هدف‌ها و قابلیت آن در حصول کارآیی اقتصادی بیش‌تر ارزیابی کنند و مهم‌تر از آن، حضور و نفوذ اخلاص‌برانگیز گروه‌های ذی‌نفع را در این تصمیمات تبیین نمایند نه آن‌که به‌منزله ابزار دست سیاستمداران و دولتمردان تنها به توجیه گسترش بخش‌ها پردازند.

«نقش اقتصاددانان، آن‌طور که سازمان‌های تأمین مالی فعالیت‌های هنری تصور کرده‌اند به‌طور معمول، محدود به پشتیبانی از این ادعای آن‌ها می‌شود که «فایده غیرمادی» فرهنگ و هنر سهم مکمل رفاه اقتصادی را فراهم می‌کند. آن‌ها شاید اقتصاددانان را اجیر کنند تا گستردگی این فایده‌های مادی را اثبات نمایند. این کار می‌تواند به بدفهمی مضاعف از رویکرد مورد تصور اقتصاددانان به مسائل سیاست‌گذاری منجر شود. علم اقتصاد به مطالعه پی‌آمدهای مختلف گزینه‌های مورد انتخاب بخش عمومی و خصوصی در کاربرد منابع محدود می‌پردازد. اقتصاددانان به‌لحاظ جایگاه حرفه‌ای خود در موقعیتی نیستند تا این گزینه‌ها را ارزیابی کنند... علاوه بر این، این

خیانت حرفه‌ای است که مزدورانه عمل کنند و در جست‌وجوی شواهدی باشند که دولت‌ها را به افزایش بودجه بخش فرهنگ و هنر تشویق کنند (بیکاک و ریزو، ۱۳۷۶، ص ح). صرف‌نظر از دلایل فوق که مطالعه ابعاد اقتصادی فعالیت‌های فرهنگی و هنری در کشور را ضرورت می‌بخشد، گسترش اندازه بخش فرهنگ و هنر در اقتصاد ملی و در نتیجه، اهمیت نسبی آن در حل مشکلات اقتصادی مانند بیکاری، کسری تراز پرداخت‌های غیرنفتی، براهمیت این‌گونه مطالعات می‌افزاید.

۶- یک دستور کار برای مطالعه اقتصادی فعالیت‌های فرهنگی و هنری در کشور

پس از طرح اجمالی عوامل پیدایی و گسترش مطالعات اقتصادی درباره بخش‌های مختلف در اقتصادهای توسعه‌یافته به‌ویژه در بخش‌های جدید و روبه‌گسترش مانند بخش جهانگردی و فرهنگ و هنر و تشریح ضرورت توجه اقتصاددانان کشور و مؤسسات تحقیقاتی به این‌گونه مطالعات، اکنون موضوعات قابل مطالعه در بخش فرهنگ و هنر در قالب سه دسته، معرفی می‌شود. از آن‌جا که این بخش بنا به تعاریف موجود در نظام اداری، کالاها و خدمات و فعالیت‌ها و به عبارت دیگر، بخش‌های فرعی متنوعی چون فیلم، موسیقی، کتاب، هنرهای نمایشی و مطبوعات را شامل می‌شود هر یک از این گروه موضوعات را می‌توان در زیربخش جداگانه‌ای مطالعه کرد و آن‌را به‌منزله مطالعه جامع ابعاد اقتصادی هر زیربخش تلقی نمود.

۶-۱- طراحی نظام حساب‌های اقتصادی برای هر زیربخش فرهنگ و هنر

بی‌شک، مشاهده سازمان‌یافته و منظم پدیده‌های مختلف در زندگی بشر به‌ویژه از نظر قابلیت کاربرد یافته‌های آن برای بهبود حیات جمعی، یکی از ارکان اساسی علوم اجتماعی از جمله علم اقتصاد است. ایجاد مراکز آماری ملی در تمام کشورهای جهان و انتشار داده‌های آماری متنوع از همین واقعیت ناشی می‌شود. در واقع، امروزه کم‌تر گزارشی یا مطالعه اقتصادی را می‌توان یافت که از داده‌های اقتصادی استفاده نکرده باشد. اگر در کشورهای توسعه‌یافته شاهد تجربی‌تر شدن مطالعات اقتصادی - به مفهوم ورود آن‌ها به بحث مسائل عینی و طرح راه‌حل‌های فنی - هستیم، در مقابل، بخش اعظم مطالعات اقتصادی در ایران در سطح مفاهیم مجرد و مناظرات ارزشی مانند سطح مناسب دخالت دولت در اقتصاد باقی مانده است. در میان

عوامل مختلف، از همین تفاوت‌های عظیم در کم و کیف کاربرد داده‌های اقتصادی ذی‌ربط نیز ناشی می‌شود. بر همین اساس، علت عدم ورود اقتصاددانان کشور به بحث مسائل اقتصادی در بخش‌های مختلف فعالیت به‌ویژه بخش‌های نوپا مانند بخش فرهنگ و هنر را می‌توان درک کرد. برای مثال، چگونه می‌توان درجهٔ اثربخشی سیاست اقتصادی اختصاص یارانه برای تولید کتاب - به مفهوم توفیق این ابزار سیاسی در تأمین هدف افزایش تقاضا برای این کالای فرهنگی - را سنجید، بی‌آن‌که داده‌های لازم برای آزمون فرضیهٔ «درجهٔ حساسیت تقاضای کتاب به تغییرات قیمت آن» گردآوری شده باشد؟

نظام حساب‌های ملی که امروزه عموم کشورهای جهان برمبنای آن، اطلاعات مربوط به متغیرهای اقتصادی کلان در اقتصاد ملی (مانند مصرف، تولید و درآمد) را به‌صورت سالانه گردآوری می‌نمایند شاید بهترین شاخص قلت داده‌های اقتصادی در بخش فرهنگ و هنر و زیربخش‌های آن باشد.^۷ برای مثال، آن‌جا که درآمد ملی در چارچوب نظام طبقه‌بندی فعالیت‌های اقتصادی برحسب فعالیت‌های تولیدی اندازه‌گیری می‌شود آمار مربوط به تولیدات فرهنگی و هنری در چند گروه فعالیت پراکنده شده است. مهم‌تر از آن، برخی مسائل مفهومی در اندازه‌گیری متغیرهای اقتصادی ذی‌ربط (مانند ارزش پولی مصرف کالاها و خدمات فرهنگی) مطرح است که بدون توجه به آن، نمی‌توان نتایج کارهای آماری بانک مرکزی و مرکز آمار ایران را در زمینه‌هایی چون بررسی بودجهٔ خانوار، مبنای سنجش این متغیرها در بخش فرهنگ و هنر قرار داد. در واقع، بزرگ‌ترین نقیصهٔ حساب‌های ملی در بخش فرهنگ و هنر و زیربخش‌های آن، عدم اصلاح این حساب‌ها متناسب با تحولات جایگاه این بخش در اقتصاد ملی است. البته در این‌جا نمی‌توان مشکلات احتمالی در زمینهٔ اصلاح این حساب‌ها را که برای مثال، بیانگر استقلال بخش فرهنگ و هنر از سایر بخش‌ها باشد، به طریقی نادیده گرفت، اما دست‌کم سازمان‌های آماری ذی‌ربط به‌ویژه در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌توانند در قالب کارهای آماری مکمل یا اصلاحی، نظام حساب‌های اقتصادی بخش فرهنگ و هنر را پایه‌ریزی کنند.^۸ در این‌جا نمی‌توان فهرست کاملی از داده‌های اقتصادی بخش فرهنگ و هنر و زیربخش‌های آن عرضه کرد، اما استناد به داده‌های مندرج در برخی مطالعات اقتصادی دربارهٔ این بخش در کشورهای دیگر، نمونه‌ای از این داده‌ها را نشان می‌دهد.

«اصولاً به دلیل دشواری تعیین حیطهٔ فعالیت‌های هنری، عرضهٔ آمار و ارقام

دربارۀ سهم هنر در تولید ناخالص ملی آسان نیست. با این حال داده‌های موجود حکایت از آن دارند که هنر شامل تئاتر، موسیقی، اپرا، رقص، کارهای نمایشی، صنایع دستی، ادبیات و هنرهای محلی و سنتی، نزدیک به یک درصد تولید ناخالص ملی و بیش از یک درصد نیروی کار شهری ایالات متحده آمریکا را به خود اختصاص می‌دهد. اما اگر دامنه آن را قدری گسترده‌تر کنیم و فعالیت‌های فرهنگی را به هنرها، تصویرهای متحرک، رادیو و تلویزیون و چاپ و نشر تعمیم دهیم ارزش کل تولید فرهنگی برای سال ۱۹۸۸ به حدود ۱۳۰ میلیارد دلار و به عبارتی معادل ۲/۵ درصد تولید ناخالص ملی بالغ خواهد شد» (Throsby, 1994, 1).

«طبق این اطلاعات، اولاً مخارج هنری، سهم بسیار کمی در کل مخارج مصرفی جامعه ایتالیا دارد و تنها ۰/۷ درصد این مخارج را دربرمی‌گیرد. ثانیاً این نسبت طی سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۸ رو به کاهش گذاشته و به عبارت دیگر، طی کم‌تر از بیست سال به نصف رسیده است» (بروزیو، ۱۳۷۶، ۲۹).

«مخارج هنری جامعه علاوه بر مخارج خصوصی، مخارج دولت و حمایت‌های مالی خصوصی را دربرمی‌گیرد. اگر این دو جزء و نیز مخارج برنامه‌های هنری شبکه‌های تلویزیونی خصوصی، که هزینه‌اش را درآمدهای تبلیغاتی تأمین می‌کند، به مخارج خصوصی در جدول ۱-۳ اضافه کنیم کل مخارج هنری جامعه ایتالیا در سال ۱۹۸۸ به رقم ۹۵۰۰ میلیارد لیر می‌رسد. این رقم بیش از دو برابر مخارج هنری خصوصی است. با این همه بخش هنر بدستخنی بیش از یک درصد تولید ناخالص ملی ایتالیا را دربرمی‌گیرد» (همان، ۳۱).

«بنابر یک مطالعه ملی که در ۱۹۸۸ انجام شده است، ایتالیایی‌ها به‌طور متوسط روزانه یک ساعت و ۴۲ دقیقه از وقت خود را به تماشای تلویزیون، کم‌تر از یک ساعت را به مطالعه و تنها چهار دقیقه را به تماشای نمایش‌های هنری زنده، فیلم سینمایی و سایر فعالیت‌های هنری اختصاص می‌دهند» (همان، ۳۱).

«در مطالعه مرکز تحقیقات بریتانیای کبیر از پاسخ‌دهندگان پرسیده شده بود که آیا افزایش قیمت بر حضور آن‌ها در رویدادها و فعالیت‌های فرهنگی و هنری اثر گذاشته است. جدول زیر پاسخ‌های به دست‌آمده را نشان می‌دهد» (ناوز، ۱۳۷۶، ۲۴۵).

عدم حضور افراد در فعالیت‌های فرهنگی و هنری به دلیل افزایش قیمت (به درصد)

۱۰	نمایش
۸	موزیکال
۷	اپرا
۷	موسیقی پاپ
۵	موسیقی راک
۴	سینما
۳	باله
۳	پانتومیم / نمایش
۳	موسیقی ارکستر سمفونی

«در صنعت سینمای هند در حدود یک میلیون نفر مستقیم و بیش از یک میلیون نفر دیگر غیرمستقیم شاغل هستند» (دادگور، ۱۳۷۰، ۱۲۵).

«دولت هند در سال مالی ۸۶.۸۵ معادل ۵۰۰ میلیون دلار مالیات از سینمای کشور دریافت کرد» (همان، ۲۵).

به نظر می‌رسد آنچه نیازهای آماری بخش فرهنگ و هنر و هر زیربخش آن را مشخص می‌کند در درجه نخست، قابلیت کاربرد آن در طراحی یا تحلیل و ارزیابی تصمیمات و اقدامات اقتصادی دولت در این بخش باشد. برای مثال، برخی اقتصاددانان با گردآوری داده‌های مربوط به سطح درآمد و تحصیلات هنرمندان و بررسی رابطه این دو، به این نتیجه رسیده‌اند که آموزش (به‌مثابه عامل تعیین‌کننده سطح درآمد در بسیاری از جزف)، برخلاف تصور اولیه، تأثیر بسیار اندکی بر سطح درآمد هنرمندان دارد. براساس این یافته، نتیجه گرفته می‌شود که سیاست دولت در اختصاص یارانه برای آموزش هنری، سیاست ثمربخشی نیست.

«در مطالعات فوق به‌صراحت ثابت شده که آموزش به‌مثابه محور اصلی تشکیل

سرمایه انسانی، در بخش هنر برخلاف سایر مشاغل در تعیین سطح درآمدها نقش

مؤثری نداشته است. به عبارت دیگر، اگر درآمد سالانه کارکنان مشاغل مختلف را با

دامنه‌ای از متغیرهای توصیفی در چارچوب متغیر سرمایه انسانی رگرسیون نماییم، برای هنرمندان متغیرهای سطح تحصیل عموماً با ضرایب پایین‌تر و کم‌اهمیت‌تر ظاهر می‌شود. برای مثال. فایلر با استفاده از داده‌های سرشماری سال ۱۹۸۰ که چنین الگویی از آن تخمین زده شده بود به این نتیجه رسید که در ازای هریک سال تحصیل بیش‌تر، درآمد مدیران، متخصصان و تکنیسین‌ها حدود ۱۹۰۰ دلار افزایش می‌یابد در حالی که به درآمد هنرمندان حرفه‌ای فقط ۱۱۵۰ دلار می‌افزاید. وی معتقد است که در نظام آموزشی رسمی، توانایی‌های لازم برای موفقیت در یک حرفه هنری به‌سادگی آموخته نمی‌شوند و مهارت‌های هنری مؤثر در کسب درآمد بیش‌تر را می‌توان به نحو سریع‌تر و ساده‌تر در ضمن تجربیات ضمن خدمت به دست آورد» (Throsby, 1994, 19).

با توجه به مطلب فوق که داده‌های اقتصادی در بخش فرهنگ و هنر باید متناسب با نیازهای تصمیم‌گیری اقتصادی و نیازهای ارزیابی آن گردآوری شوند چند نکته در مورد طراحی عملی نظام حساب‌های اقتصادی در هر زیربخش فرهنگ و هنر قابل طرح است:

۱- نیازهای آماری زیربخش‌های فرهنگ و هنر از بین داده‌های موجود به‌ویژه داده‌هایی که به‌طور منظم در کشور گردآوری می‌شوند تأمین گردد. داده‌های مربوط به حساب‌های اقتصادی سالانه و سرشماری‌ها که به ترتیب، بانک مرکزی و مرکز آمار ایران آن‌ها را گردآوری می‌کنند دو نمونه از این‌گونه داده‌ها هستند. این اقدام، ضمن آن‌که استفادهٔ بهینه‌تر از منابع و امکانات موجود سازمان‌های آماری کشور را در پی دارد از تحمیل هزینه‌های جدید - آن‌هم در شرایطی که تنگناهای مالی دولت عرصه را بر نیازهای درازمدت (همچون گردآوری داده‌های اقتصادی) تنگ کرده است - جلوگیری می‌کند. در واقع، هنر اقتصاددانان کشور این است که از میان داده‌های موجود دربارهٔ زیربخش‌های فرهنگ و هنر - حتی اگر محدود باشد - تا آن‌جا که امکان دارد داده‌های مناسب را برای تحلیل و ارزیابی سیاست‌ها و اقدامات اقتصادی دولت در این زیربخش‌ها استخراج کنند.

۲- از آن‌جا که اولاً، حساب‌های اقتصادی (که کارشناسان سازمان ملل آن‌ها را طراحی کرده‌اند) و طبقه‌بندی‌های منشعب از آن، مانند «طبقه‌بندی استاندارد فعالیت‌های اقتصادی»^۹ را اساساً، آماردانان در مقام پاسخ به نیازهای عملیاتی آمارگیری و حساب‌های اقتصادی طراحی

کرده‌اند و ثانیاً، چه در هنگام طراحی اولیه این حساب‌ها و چه در زمان اصلاحات انجام‌شده در این حساب‌ها، بخش فرهنگ و هنر به‌مثابه بخشی نسبتاً مهم در اقتصادهای ملی مطرح نبوده (تا همچون بخش صنعت و کشاورزی ضرورت استقلال و تفکیک آن از فعالیت‌های دیگر دریافته شود)، داده‌های مربوط به این بخش را تا اندازه زیادی باید داده‌های خامی تصور کرد که کاربرد تحلیلی آن، نیاز به رفع برخی مشکلات مفهومی دارد:

«برخی از فعالیت‌های هنری در بخش‌های کاملاً متفاوت و مجزا از بخش هنر انجام می‌شود. طراحی صنعتی گویاترین نمونه این فعالیت‌هاست. کم‌تر کسی با این نظر مخالف است که اتومبیل «فراری» یا پوشاک طرح «والنتینو» محتوای هنری بالایی دارد. در حقیقت، سرشماری‌های جمعیت نشان می‌دهند که هنرمندان زیادی در بخش‌های غیرهنری کار می‌کنند، اما عملاً هیچ راهی برای افزودن این گروه یا درآمدشان به بخش هنر وجود ندارد» (بروزیو، ۱۳۷۶، ۲۶ و ۲۷).

۳- در نهایت، برخی داده‌های بخش فرهنگ و هنر اساساً وجود ندارند در واقع، نظام آماری کشور تاکنون انگیزه‌ای برای گردآوری این داده‌ها نداشته است. این‌گونه داده‌ها را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد؛ گروه نخست، داده‌هایی هستند که سازمان‌های آماری کشور در حین گردآوری داده‌های قبلی، می‌توانند بر آن بیفزایند. برای مثال، در سرشماری‌های جامعه مدرن (جامعه‌ای که بخش مهمی از اوقات جامعه به فراغت می‌گذرد) می‌توان از افراد درباره نحوه تخصیص اوقات فراغت خود به فعالیت‌های مختلف از جمله فعالیت‌های فرهنگی و هنری یا تماشای آن‌ها پرسش کرد:

«تقریباً در تمام فعالیت‌های هنری شمار هنرمندان غیرحرفه‌ای بسیار بیش‌تر از هنرمندان حرفه‌ای است. در این‌جا منظور من شعرا، داستان‌نویسان، نوازندگان، گروه‌های موسیقی راک، خوانندگان اپرا، بازیگران نمایشی و نظایر آن است که راه آسانی برای سنجش میزان اهمیت آن وجود ندارد. شاید بهترین روش آن باشد که مطالعه‌ای درباره اوقات فراغت جامعه انجام شود. منافع بخش هنری غیرحرفه‌ای یقیناً ضعیف‌تر از بخش حرفه‌ای است و همین یکی از علل فقدان داده‌های لازم است. به‌هر حال من مطمئنم که فعالیت‌های غیرحرفه‌ای در صورتی که برآوردهای معتبری درباره ارزش اقتصادی آن وجود می‌داشت بسیار مهم‌تر از فعالیت‌های

هنری حرفه‌ای نشان داده می‌شود» (همان، ۱۳۷۶، ۲۷).

گروه دوم داده‌ها، محدود و خاص بخش فرهنگ و هنر هستند. این‌گونه داده‌ها را از طریق کارهای آماری جدید می‌توان گردآوری کرد.

در نهایت، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد تنگناهای بودجه‌ای در کشورهای در حال توسعه چون ایران، سازمان‌های آماری را از گردآوری داده‌های جدید - که متناسب با تحولات سریع در وضع اقتصادهای ملی، مورد نیاز است - بازداشته است. در این مورد به نظر می‌رسد نظام آماری کشور باید از امکانات بالقوه و رایگان گردآوری داده‌ها در بخش خصوصی که در واقع، واکنشی مناسب به تنگناهای مذکور است بهره‌برداری نماید. نهادها و انجمن‌های حرفه‌ای در بخش فرهنگ و هنر (مانند خانه سینما) که با هدف‌هایی چون مراقبت از منافع حرفه‌ای اعضا تشکیل می‌شوند برای انجام وظایف اصلی خود، معمولاً داده‌هایی را گرد می‌آورند یا قابلیت دسترسی به آن‌ها را دارند که این خود، نیاز به سازمان‌های آماری (جهت انجام کارهای آماری مستقل) را از بین می‌برد.

۲-۶- مطالعه نظری ابعاد اقتصادی فعالیت‌های فرهنگی و هنری

مطالعه نظری ابعاد اقتصادی فعالیت‌ها در هر زیربخش فرهنگ و هنر متکی بر نظریه «اقتصاد

خرد» است. برای درک این معنا، لازم است ابتدا با این نظریه آشنا شویم:

نظریه اقتصاد خرد یا نظریه قیمت. رفتار واحدهای تصمیم‌گیری انفرادی - نظیر

مصرف‌کنندگان، صاحبان منابع و بنگاه‌های تجاری - را در یک اقتصاد آزاد مطالعه

می‌کند» (سالواتوره، ۱۳۶۷، ۱۰).

طبق این تعریف، نظریه اقتصاد خرد ضمن اتخاذ این فرض اساسی در مورد واحدهای اقتصادی که هدف آن‌ها حداکثر کردن نفع اقتصادی در فرایند مبادلات در بازار است (برخلاف مصرف‌کننده که در پی حداکثر کردن مطلوبیت ناشی از مصرف کالاها و خدمات است و نیز برخلاف تولیدکننده که حداکثر کردن سود، درآمد، سهم بازار و نظایر آن را جست‌وجو می‌کند) که بنیان اقتصاد نئوکلاسیک را تشکیل می‌دهد و با توجه به امکانات و محدودیت‌های واحد اقتصادی مورد بررسی (مانند سطح درآمد مصرف‌کننده، قیمت عوامل تولید و تکنولوژی تولید برای تولیدکننده)، به بررسی نحوه تعیین سطح قیمت و عرضه و تقاضای کالاها و خدمات یا

عوامل تولید در بازارهای مختلف می‌پردازد. در این جا، کاربرد عبارت «بازارهای مختلف» از آن روست که بازارها با توجه به پارامترهایی چون تعداد واحدهای مصرف یا تولیدکننده، درجه حساسیت عرضه و تقاضا در برابر قیمت و تابع تولید، و ساختار بازار از بازار، رقابت کامل تا انحصار کامل تغییر می‌کنند.

نظریه اقتصاد خرد بی‌آن‌که بر کالا، خدمت یا عامل تولید مشخصی دلالت کند مفاهیمی چون «کشش قیمتی» و «درآمدی» عرضه و تقاضای کالا، خدمت یا عامل تولید را به صورت عام مطرح می‌کند:

«ضریب کشش درآمدی تقاضا (em) در هر واحد از زمان، درصد تغییر در میزان کالای خریداری شده را « $\frac{\Delta Q}{Q}$ » که در نتیجه درصد تغییر معینی در درآمد مصرف‌کننده ایجاد شده « $\frac{\Delta M}{M}$ » اندازه‌گیری می‌کند پس:

$$em = \frac{\frac{\Delta Q}{Q}}{\frac{\Delta M}{M}} = \frac{\Delta Q}{\Delta M} \times \frac{M}{Q}$$

موقعی که em منفی است کالا پست است. اگر em مثبت باشد کالا، عادی است و یک کالای عادی هنگامی که em آن بزرگ‌تر از یک باشد لوکس و در غیر این صورت کالای ضروری نامیده می‌شود. em مربوط به یک کالا به میزان قابل ملاحظه‌ای با توجه به میزان درآمد مصرف‌کننده تغییر می‌کند. بنابراین، ممکن است کالایی در سطوح درآمدی پایین لوکس باشد و در سطوح درآمدی متوسط، کالای ضروری به حساب آید و در سطوح درآمدی بالا، کالایی پست تلقی شود» (همان، ۷۱).

به نظر می‌رسد مطالب فوق، معنای اتکای مطالعه نظری ابعاد اقتصادی هر زیربخش فرهنگ و هنر بر نظریه عام اقتصاد خرد را روشن کرده باشد. مطالعه نظری ویژگی‌های اقتصادی یک کالا یا خدمت فرهنگی و هنری (مانند کتاب، فیلم و هنرهای نمایشی)، مفاهیم و الگوهای مطرح شده در نظریه عمومی اقتصاد خرد را درباره کالا یا خدمت مورد نظر به کار می‌بندد. برای مثال، در چارچوب نظریه عمومی اقتصاد خرد این پرسش مطرح است که آیا کشش درآمدی تقاضای هنرهای نمایشی مثبت است یا منفی؟ به عبارت دیگر، آیا هنرهای نمایشی خدمت عادی تلقی می‌شوند یا خدمت لوکس؟ و در صورت «خدمت عادی» بودن، با توجه به مقدار

کشش درآمدی آن، برای مصرف‌کننده خدمت لوکس است یا ضروری؟

«انتظار می‌رود که تقاضا برای هنرهای نمایشی نسبت به درآمد حساسیت بیش‌تری داشته باشد. زیرا برخی از هنرهای نمایشی را کالای لوکس می‌توان تلقی کرد که با موقعیت اجتماعی و تمایلات طبقهٔ مرفه جامعه به مصرف تفاخرآمیز مناسب دارد؛ این همان پدیدهٔ «شب‌های اول» است که در آن حاضران، بیش‌تر علاقه‌مند به تماشای یکدیگرند تا آن‌چه در صحنه، نمایش داده می‌شود و این امر در بسیاری کشورها متداول است» (Throsby, 1994, 8).

اگر وجه نظری مطالعهٔ اقتصادی فعالیت‌های تولیدی و مصرفی کالاها و خدمات فرهنگی و هنری (چون فیلم، کتاب، موسیقی) و به‌طور کلی، وجه نظری مطالعهٔ اقتصادی هر زیربخش فرهنگ و هنر را یک زیررشتهٔ نظریهٔ اقتصاد خرد (برحسب فعالیت) بدانیم، این‌گونه مطالعات ویژگی‌های منحصر به فرد این فعالیت‌ها را که نظریهٔ متعارف اقتصاد خرد دربارهٔ آن خاموش است نیز مشخص می‌کند. برای مثال، تحلیل بازار کار در بیش‌تر فعالیت‌های فرهنگی و هنری، ویژگی‌های منحصر به فردی را در رفتار عرضه‌کنندگان کار در این بازار شناسایی می‌نماید که در نظریهٔ متعارف و عمومی اقتصاد خرد به آن توجه نشده است:

«پس از مطالعهٔ فریدمن و کوزنتس در مورد درآمد حرفه‌های مختلف که در نوع خود اولین مطالعه بود همگان پذیرفته‌اند که برخلاف نظریهٔ متعارف عرضهٔ کار، برخی گروه‌های معین دانشگاهیان، محققان و هنرمندان از خود فرایند کار نیز لذت می‌برند، نه صرف درآمد حاصل از آن. بنابراین، الگوهای تخصیص وقت و انتخاب شغل باید تأثیر عوامل غیرپولی و مادی بر تصمیم‌گیری شغلی این‌گونه افراد را مد نظر قرار دهند. دست‌کم شواهد نشان می‌دهد که این‌گونه افراد پیشنهاد مشاغل درآمدزاتر را به نفع انجام کارهایی که عملاً از آن لذت ببرند، رد می‌کنند. در این گروه هنرمندان اعم از آن‌که شاعر، نقاش، بازیگر یا نوازنده باشند از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. بنابراین، تلاش جالبی خواهد بود اگر بتوانیم رفتار هنرمندان را در عرضهٔ کار خود در قالب الگویی که تمایل به داشتن حرفه‌ای خاص و نیاز به کسب درآمد لازم برای تأمین حداقل معاش را تلفیق کند الگوسازی کنیم» (تراسبی، ۱۳۷۶،

شواهد متعددی دربارهٔ ویژگی‌های اقتصادی فعالیت‌ها، کالاها یا خدمات فرهنگی و هنری می‌توان ارائه کرد که در چارچوب نظریهٔ اقتصادی متعارف نمی‌گنجد (همچون مثال بالا) یا بحث نظری جدیدی را می‌طلبد:

«فعالیت‌های رسانه‌ای به‌نحاظ اقتصادی فعالیت‌های غیرعادی هستند زیرا در یک بازار به‌اصطلاح دو محصولی فعالیت می‌کنند. آن‌ها یک محصول را تولید می‌کنند اما در دو بازار کالا و خدمت متفاوت حضور دارند. عملکرد در هر بازار بر عملکرد بازار دیگر اثر می‌گذارد. بازار اول بازار کالاست یعنی محصول سرانه‌ای این کالا (که گاهی محصول محتوایی نامیده می‌شود) اطلاعات و تفریحات بسته‌بندی شده و عرضه‌شده در شکل روزنامه، جایی، کتاب، مجله یا پخش رادیو و تلویزیونی، خدمات تصویری کابلی یا تولید ویدئویی فیلم است. این محصول به مصرف‌کنندگان رسانه‌ها در بازار عرضه می‌شود. معیار سنجش آن برای روزنامه‌ها و مجلات، آمار توزیع برای مشترکان و تک‌فروشی است. بازار دوم بازار تبلیغات است. هرچند برخی ناظران شاید نتیجه بگیرند که رسانه‌ها فضا یا زمان را به خریداران تبلیغات می‌فروشند تعریف دقیق‌تر آن است که رسانه‌ها دست‌یابی به خوانندگان یا بینندگان را به تبلیغ‌کنندگان می‌فروشند» (Picard, 1989, 17-18).

اکنون شاید این پرسش پیش آید که مطالعهٔ نظری ابعاد اقتصادی فعالیت‌ها، کالاها، خدمات و عوامل تولید فرهنگی و هنری چه فایده‌ای دارد؟ اگر این‌گونه مطالعات را تلاش برای تعیین کم و کیف رابطهٔ متغیرهای اقتصادی در عرصه‌های مذکور بدانیم سیاست اقتصادی که درصدد تغییر این روابط باشد، در صورت عدم اتکا بر نتایج این مطالعات، همچون تیری است که در تاریکی رها شده باشد. به عبارت دیگر، نباید انتظار داشت که به نتیجهٔ مورد نظر دست یابد (همان‌طور که پیش‌تر بحث شد، وضعیت موجود سیاست‌گذاری اقتصادی در بخش فرهنگ و هنر ایران تا اندازه زیادی، همین واقعیت ناخوشایند را منعکس می‌کند):

«از الگوی عرضهٔ کار هنرمندان و نتایج مقدماتی مطالعات تجربی ذی‌ربط که در این مقاله ارائه شد نتایجی می‌توان به دست آورد. اولاً، این مقاله ضرورت شناخت واقعیت‌های مربوط به شرایط خاص بازار کار هنرمندان را نشان داد. ثانیاً، یکی از هدف‌های دولت در بخش هنر آن است که محصول این بخش را به سطحی برساند

که از نظر اجتماعی مطلوب‌تر باشد. در بسیاری از کشورها یکی از راه‌های حمایت از هنرمندان در تعنیه هدف فوق، اعطای کمک مالی به آن‌هاست؛ این کمک ممکن است به صورت مستقیم و کمک بلاعوض باشد یا غیرمستقیم و از طریق تأمین قسمتی از بودجه سازمان‌هایی چون شرکت‌های اجرای آثار هنری که هنرمندان در آن اشتغال دارند. به هر حال، اثر این کمک، اساساً آن است که دستمزد هنری نسبت به دستمزد غیرهنری بالا رود. اگر فرضیه‌های مطرح شده در الگوی ما درست باشند چنین تغییری در قیمت نسبی کار هنرمندان که به اختصاص وقت بیش‌تر به کارهای هنری منجر می‌شود موجب افزایش تولید هنری خواهد شد» (تراسی، ۱۳۷۶، ۱۱۲-۱۱۳).

گرچه در بخش پیش، ضرورت گسترش کمی و بهبود کیفی داده‌های اقتصادی در زیربخش‌های فرهنگ و هنر مطرح شد، اما این واقعیت نیز گفتنی است که اگر از همین داده‌های محدود موجود در قالب مطالعات نظری استفاده نشود، اختصاص منابع برای تهیه آن، تحمیل بار مالی بیهوده‌ای است که بر بودجه دولت و در واقع، بر دوش جامعه مالیات‌دهنده سنگینی خواهد کرد.

۳-۶- مطالعه نظری و تجربی سیاست‌های اقتصادی در بخش فرهنگ و هنر

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد دخالت روزافزون دولت در بخش‌های اقتصادی مختلف یکی از دلایل اصلی گرایش اقتصاددانان کشورهای توسعه‌یافته به مطالعه نظری و تجربی ابعاد اقتصادی فعالیت در این بخش‌ها بوده است. در واقع، تنگناهای بودجه‌ای روزافزون که ناشی از عدم موازنه منابع تزریق‌شده بخش عمومی به بخش‌های فعالیت با قابلیت‌ها (و مهم‌تر از آن) با آمادگی بخش‌ها برای جبران حمایت‌های عمومی (در شکل پرداخت مالیات) است، این گروه از اقتصاددانان را به مطالعه، تحلیل، ارزیابی و نقد سیاست‌های اقتصادی در بخش‌های فعالیت واداشته است. همچنین، همان‌طور که قبلاً اشاره شد ورود اقتصاددانان نئوکلاسیک به عرصه مطالعه سیاست اقتصادی در بخش‌ها را می‌توان رویکرد جدید آن‌ها به ابطال نظریه رقیب و تحکیم نظریه خود مبنی بر ضرورت تحدید حضور دولت در بخش‌های فعالیت دانست. به‌طور کلی، دولت از طریق «سیاست مالی» و «سیاست تنظیم بازار» در بخش‌های مختلف

از جمله بخش فرهنگ و هنر) دخالت می‌کند. در سیاست تنظیم بازار، دولت با انواع اقدامات تحدیدکننده یا تشویق‌کننده، می‌کوشد تا بر رفتار واحدهای اقتصادی خصوصی - از نظر میزان تولید و مصرف کالاها و خدمات فرهنگی و هنری - تأثیر بگذارد. تنظیم و اجرای «قانون حق مؤلف» به دلیل گستردگی دامنه نفوذ آن در بخش فرهنگ و هنر بهترین شاهد سیاست تنظیم بازار در این بخش برای حمایت از آفرینندگان، اجراکنندگان و صاحبان آثار فرهنگی و هنری در برابر انواع استفاده از این آثار است. در سیاست مالی، دولت از طریق عرضه مستقیم کالاها و خدمات مذکور مانند تملک و مدیریت موزه‌ها در این بخش دخالت می‌کند یا از طریق اختصاص یارانه به تولید و مصرف برخی از کالاها و خدمات فرهنگی، سعی در رونق فعالیت واحدهای خصوصی در این بخش دارد:

«در تمام کشورهای دموکراتیک دولت‌ها با استفاده از ابزارهای گوناگون به بخش هنر کمک می‌کنند که از آن جمله می‌توان به پرداخت یارانه به شرکت‌ها و افراد، عرضه مستقیم کالاها و خدمات هنری از طریق بنگاه‌های دولتی، پیش‌بینی تخفیف‌های مالیاتی برای هنرمندان، اعطای کمک به بخش هنر، پیش‌بینی معافیت‌های مالیاتی برای هنرمندان و سازمان‌های هنری، تدوین مقرراتی چون تعیین شرایط و ضوابط نمایش‌های تلویزیونی محلی، ارائه اطلاعات، پشتیبانی از آموزش و تربیت هنری و سرانجام قانونگذاری برای حمایت از حقوق اقتصادی هنرمندان (مثلاً از طریق حق تکثیر) اشاره کرد» (Throsby, 1994, 20).

مطالعات اقتصادی در مورد حضور دولت در بخش فرهنگ و هنر یا هر زیربخش آن را به‌طور کلی، به سه گروه می‌توان تقسیم کرد؛ گروه نخست، مطالعات نظری است که در چارچوب نظریه اقتصاد رفاه یا اقتصاد بخش عمومی و با اتخاذ رویکرد هنجاری می‌کوشد برای توجیه حضور دولت در این بخش به نظریه اقتصادی متوسل شود. این نظریه خود به یک معنا نظریه تبیین شکست سازوکار بازار در تأمین عرضه و تقاضای بهینه کالاها و خدمات (فرهنگی و هنری) است. مطالعات نظری در واقع، حضور دولت برای جبران نقایص بازار در تأمین معیارهایی چون فایده اجتماعی، کارایی و برابری را توجیه می‌کنند. پرداخت انواع یارانه‌های فرهنگی و هنری از این‌گونه نظریه‌پردازی نشئت می‌گیرد:

«ادله رایج به نفع پرداخت یارانه‌های هنری، در یکی از پنج استدلال تقاضای

آپشن، نسل‌های آینده، وجهه ملی، فایده‌های جنبی و کالاهای شایسته پایه دارد. استدلال پنجم هرچند تأثیر نافذی بر اذهان شاغلان و سیاست‌گذاران بخش هنر دارد، اما از آن‌جاکه با اصل حاکمیت مصرف‌کننده مغایر است، از نظر اقتصادی بسیار ضعیف به نظر می‌رسد. چهار استدلال دیگر استدلال‌های مبتنی بر شکست بازار است. طبق این استدلال‌ها، تولید و مصرف برخی کالاها و خدمات هنری فوایدی دارد که از طریق مکانیزم بازار آشکار نمی‌شود. این استدلال‌ها پایه در اقتصاد رفاه پاره‌تو و متروضات آن دارند... شکست بازار بر اثر خطر و عدم اطمینان را می‌توان به ادله فوق اضافه کرد... به نظر من این برهان همچون ادله ارائه‌شده برای تأمین هزینه‌های تحقیق و توسعه در صنعت، دلیل محکمی برای پرداخت یارانه به برخی کارهای هنری است» (تاوز، ۱۳۷۶، ۲۱۷-۲۱۸).

به‌طور کلی، این‌گونه مطالعات مبانی نظری سیاست‌های اقتصادی دولت در بخش فرهنگ و هنر یا زیربخش‌های آن را فراهم می‌کنند و به این ترتیب، سیاست‌های مناسب را که بر اصل حاکمیت مصرف‌کننده (که به‌مثابه اصل درونی یا معیار در نظریه اقتصاد نئوکلاسیک در نظر گرفته می‌شود) مبتنی هستند یا از هدف‌های اقتصادی دولت (مانند گرایش دولت به تأمین برابری در مصرف کالاها و خدمات فرهنگی و هنری) ناشی می‌شوند، مشخص می‌نمایند.

گروه دوم مطالعات به بررسی پی‌آمدها و ارزیابی سیاست‌های اقتصادی در بخش فرهنگ و هنر - از نظر میزان تحقق هدف‌های اعلام‌شده یا سازگاری ابزارهای سیاستی با آن - می‌پردازد. برای مثال، یارانه پرداختی به کالاها و خدمات فرهنگی و هنری به کدام گروه‌های درآمدی تعلق گرفته است؟ و آیا سیاست اختصاص یارانه به مصرف یک محصول فرهنگی و هنری معین به هدف مورد نظر مانند افزایش دسترسی طبقات کم‌درآمد به آن محصول رسیده است؟ به نظر می‌رسد این گروه از مطالعات دست‌کم، دو نتیجه مهم در پی داشته باشد. اولاً، عدم تناسب ابزار سیاستی با هدف مورد نظر را نشان می‌دهد و بنابراین، زمینه اصلاح این سیاست را فراهم می‌کند. برای مثال، به نظر می‌رسد سیاست کاهش یا تثبیت قیمت اکثر محصولات فرهنگی و هنری - از طریق اختصاص یارانه - با هدف افزایش دسترسی طبقات کم‌درآمد به این محصولات، تا حد زیادی بی‌نتیجه بوده است زیرا مصرف محصولات فوق‌اکثر زمان‌بر است و آن‌چه مصرف‌کنندگان کم‌درآمد را از استفاده این محصولات باز می‌دارد عمدتاً، هزینه فرصت مربوط به

وقت لازم برای مصرف آنهاست نه قیمت محصول. ثانیاً، هنگامی که چند ابزار سیاستی برای دستیابی به هدفی مشخص مطرح هستند، پی‌آمدهای کاربرد هر گزینه و مقایسه آنها با یکدیگر امکان شناسایی گزینه مناسب را فراهم می‌کند.

«بارانه به چند شکل پرداخت می‌شود. بارانه را می‌توان به شکل یک مبلغ کلی و ثابت پرداخت یا به شکل نسبتی از قیمت محصول هنری. این سؤال جالبی است که در کشورهای مختلف چه روشی از پرداخت بارانه‌های هنری رواج دارد. هرچند معمولاً فرض می‌شود که پرداخت مبلغ کلی و ثابت رایج‌ترین شکل بارانه‌های هنری است. اما چه دلیلی دارد که از بارانه به شکل نسبتی از قیمت محصول استفاده نشود. بارانه ممکن است شکل امتیازات مالیاتی را به خود بگیرد (برای مثال، معافیت مالیاتی ارزش افزوده کتاب، معافیت سناهای هنری از مالیات بر دارایی و تخفیف‌های مالیاتی برای پرداخت‌کنندگان یا دریافت‌کنندگان کمک‌های بلاعوض...)» (همان، ۲۲۵).

گروه سوم مطالعات به بررسی و تحلیل عوامل مؤثر بر تعیین سیاست‌های اقتصادی در بخش فرهنگ و هنر می‌پردازد. در این مطالعات، محققان با اتخاذ رویکردی تبیینی و کنار گذاشتن این فرض که دولت‌ها خیر و نفع عمومی را تعقیب می‌کنند، دولت را موجودی ناهمگون می‌دانند که عناصر تشکیل‌دهنده آن، پارلمان و دستگاه‌های اجرایی و گروه‌های ذی‌نفع در فعالیت‌های آن (مانند تولیدکنندگان) می‌کوشند تصمیمات آن را به نفع خود شکل یا تغییر دهند:

«از نظریه تنظیم بازار به خاطر "نفع عمومی" اساساً به دلیل محتوای هنجاری آن انتقاد شده و اخیراً، اقتصاددانان به بررسی دقیق‌تر فرایندهای تصمیم‌گیری دولت روی آورده‌اند. نظریه‌هایی که پایه در رویکرد تبیینی دارند... بر این فرض استوارند که تنظیم‌کنندگان بازار لزوماً در پی تأمین منافع عمومی نیستند و تولیدکنندگان نیز عناصر منفعل و بی‌اختیاری در برابر آنها نیستند... استیگر در قالب نظریه "دخیل کردن" تندترین تفسیر را درباره فرایند تنظیم بازار عرضه کرده است. طبق این نظریه، سیاست تنظیم بازار به نفع کسانی است که هدف این سیاست قرار گرفته‌اند» (جباردینا و ریزو، ۱۳۷۶، ۱۸۸-۱۸۹).

این‌گونه مطالعات پایه در نظریه «انتخاب عمومی» دارند. طبق این نظریه، سیاستمداران و دولتمردان در فرایند اتخاذ تصمیمات اقتصادی نیز همچون واحدهای خصوصی در پی حداکثر کردن منافع خود هستند. پی‌آمد سلبی این نظریه، کاهش حتی‌الامکان دخالت دولت‌ها در اقتصاد است و پی‌آمد ایجابی آن، حضور برابر همه گروه‌های ذی‌نفع در فرایند تعیین سیاست اقتصادی و در نهایت، دستیابی به نتیجه‌ای کارآتر^{۱۱} (به مفهوم انتخاب سیاست مناسب‌تر). مطالعات گروه سوم را به یک معنا می‌توان نقطه‌مقابل مطالعات گروه نخست دانست. گروه نخست با حرکت از فرض شکست سازوکار بازار در تأمین شرایط بهینه تولید یا مصرف برخی کالاها و خدمات فرهنگی و هنری، توجیهات نظری دخالت دولت را فراهم می‌کند، در حالی که گروه سوم با مطالعه و تحلیل فرایند تنظیم سیاست‌های اقتصادی در بخش فرهنگ و هنر، حضور و نفوذ گروه‌های ذی‌نفع در این فرایند را تبیین می‌نماید و پی‌آمدهای منفی آن مانند عدم کارایی در تولید یا مصرف محصولات فرهنگی و هنری یا ایجاد درآمدهای بادآورده برای این گروه‌ها را نشان می‌دهد.

«کارکنان موزه‌ها در بخش عمومی، بی‌آنکه قصد اهانت داشته باشیم، همچون هر کس دیگر رفتار می‌کنند. آنان می‌دانند چه می‌خواهند و چگونه به آن دست یابند. آن‌ها احتمالاً یک درآمد راحت، کار جالب، موقعیت تضمین شده، جایگاه شغلی مورد احترام، کارکنان هم‌مشرّب، محیط کاری خوب و سایر چیزهای خوب و روشن را می‌خواهند. البته به دلیل آن‌که کم‌بایی یک حقیقت زندگی است آن‌ها مثل هر فرد دیگر به تمام آن‌چه می‌خواهند نمی‌رسند» (Ginsburgh, 1996, 248).

پی‌نوشت

۱- برای آگاهی بیش‌تر از فرایند این رقابت و انگیزه‌های بازیگران آن نگاه کنید به: (محمدبیگی، ۱۳۷۵).

(۲۱۱-۲۰۸).

۲- گفتنی است که در سال‌های اخیر، در فرایند بررسی و تصویب بودجه در مجلس شورای اسلامی برخلاف گذشته که اصل تقدم هزینه مبتای بررسی بودجه بوده، ابتدا درآمدهای دولت بررسی شده است. به عبارت دیگر، برای مقابله با کسر بودجه، هزینه‌های دولت براساس سطح درآمد (به‌مثابه سازوکاری مناسب در

این زمینه) تعیین می‌شود.

۳- تفاوت اندازه بخش فرهنگ و هنر در حساب‌های ملی کشورهای مختلف (صرف‌نظر از تفاوت میزان و ارزش فعالیت‌های مشابه در آن‌ها) از تعاریف متفاوت این بخش در نظام حساب‌های ملی نشئت می‌گیرد. برای آگاهی از مسائل مفهومی و آماری در سنجش اندازه بخش فرهنگ و هنر در حساب‌های ملی نگاه کنید به: (پیکاک و ریزو، ۱۳۷۶: فصول ۱ و ۲).

۴- برای آگاهی از این ادبیات و چند زمینه تحقیقاتی مهم در اقتصاد بخش فرهنگ و هنر نگاه کنید به: (Throsby, 1994, 1-29); به‌ویژه فهرست منابع آن که بیش از صد مقاله و کتاب را دربرمی‌گیرد.

۵- برای آگاهی از یک نمونه دیگر از این‌گونه نوشته‌ها نگاه کنید به: (صادقی، ۱۳۷۶).

۶- برای آگاهی از روش‌های علمی بودجه‌بندی یا تخصیص منابع بخش عمومی بین برنامه‌ها و سازمان‌های دولتی در کشورهایی که تا حد زیادی بر مبنای مصالحه سیاست‌گذاران و دولتمردان در مورد سهم فعالیت‌ها در کل بودجه دولت صورت می‌گیرد (نه ملاحظات اقتصادی مانند ارزیابی هزینه - فایده اجتماعی برنامه‌های دولت); نگاه کنید به: (ویلداوسکی، ۱۳۷۶). برای مثال، طبق یکی از این روش‌ها که به روش «بودجه‌بندی افزایشی» شهرت دارد و در سال‌های رونق درآمد نفت، تخصیص بودجه عمومی در بین بخش‌ها یا فعالیت‌های مختلف به این روش صورت می‌گرفت، بودجه سال گذشته یک فعالیت یا سازمان دولتی مبنای قرار می‌گیرد و هر سال نسبت کمابیش مشخصی به آن افزوده می‌شود.

۷- برای آگاهی از پیشینه گردآوری این حساب‌ها در جهان و ایران نگاه کنید به: (گلریز، ۱۳۶۵).

۸- گفتنی است که از سال ۱۳۴۷ وزارت فرهنگ وقت، در چارچوب «گزارش سالانه فعالیت‌های فرهنگی» آمار مربوط به این فعالیت‌ها را گردآوری و منتشر کرده است. جانب این است که این گزارش همان‌طور که از عنوان آن برمی‌آید اولاً، فقط آمار تولیدات فرهنگی و هنری «و نه مصرف آن» را (آن هم اساساً در سطح سازمان‌های دولتی) عرضه می‌کند. ثانیاً، داده‌های گردآوری‌شده، داده‌های فیزیکی است و ارزش اقتصادی این فعالیت‌ها را نشان نمی‌دهد. برای آشنایی با این گزارش نگاه کنید به: (گزارش فرهنگی کشور در سال ۱۳۷۴، ۱۳۷۶).

۹- برای آگاهی از طبقه‌بندی استاندارد بین‌المللی فعالیت‌های اقتصادی نگاه کنید به: (طبقه‌بندی استاندارد بین‌المللی کلیه رشته فعالیت‌های اقتصادی، ۱۳۷۱).

۱۰- برای آگاهی از این نظریه نگاه کنید به: (Eatwell, 1987).

منابع و مأخذ

- بروزبو، جنورجیو. «مسائل اندازه‌گیری فعالیت‌های هنری» در کتاب **اقتصاد فرهنگ و سیاست‌های فرهنگی**، ترجمه علی اعظم محمدیگی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
- پیکاک، آلن. «طراحی و اجرای سیاست تأمین مالی فعالیت‌های فرهنگی و هنری از دیدگاه اقتصاددانان»، در کتاب **اقتصاد فرهنگ و سیاست‌های فرهنگی**، ترجمه علی اعظم محمدیگی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
- پیکاک، آلن و ایلدو ریزو (ویراستاران). **اقتصاد فرهنگ و سیاست‌های فرهنگی**، ترجمه علی اعظم محمدیگی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
- تاووز، روت. «دستیابی به هدف‌های دولت در بخش هنر و میراث فرهنگی» در کتاب **اقتصاد فرهنگ و سیاست‌های فرهنگی**، ترجمه علی اعظم محمدیگی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
- تراسبی، دیوید. «مدل رجحان کار در رفتار هنرمندان» در کتاب **اقتصاد فرهنگ و سیاست‌های فرهنگی**، ترجمه علی اعظم محمدیگی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
- جیاردینا، امیلیو و ایلده ریوز. «تنظیم بازار در بخش فرهنگ» در کتاب **اقتصاد فرهنگ و سیاست‌های فرهنگی**، ترجمه علی اعظم محمدیگی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
- دادگو، محمد مهدی. **نکاتی پیرامون اقتصاد سینمای ایران**، فیلمخانه ملی ایران، ۱۳۷۰.
- سالواتوره، دومینیک. **تئوری و مسائل اقتصاد خرد**، ترجمه حسن سبحانی، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- صادقی، قطب‌الدین، «اقتصاد تئاتر ایران»، فصلنامه هنر، شماره ۳۴، ۱۳۷۶.
- طبقه‌بندی استاندارد بین‌المللی کلیه رشته‌های فعالیت‌های اقتصادی (ویرایش سوم).

اداره آمار سازمان ملل متحد، ترجمه مرکز آمار ایران، ۱۳۷۱.
- گزارش فرهنگي کشور ۱۳۷۴، «مجموعه آماری فعالیت‌های فرهنگی وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و نهادها» (ویرایش اول)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز آمار و برنامه‌ریزی پژوهش‌های فرهنگی و هنری، ۱۳۷۶.

- گلریز، حسن. *حسابداری اقتصادی*، انتشارات پیشبرد، ۱۳۶۵.
- ماسگریو، ریچارد آ و پکی ب ماسگریو، *مالیه عمومی در تئوری و عمل*، ترجمه مسعود محمدی و یدالله ابراهیمی‌فر، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۲.

- محمدبیگی، علی‌اعظم. «بازیگران بودجه: انگیزه‌ها و کارکردها»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال یازدهم، شماره اول و دوم، مهر و آبان ۱۳۷۵.

- ویلداوسکی، آرون. بودجه‌بندی؛ یک تئوری تطبیقی فرایندهای بودجه‌ای، ترجمه مسعود محمدی، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۶.
و نیز:

- Buchanan, James. *Budget deficits*. Basil Blackwell, 1986.

- Eatwell, John et all (editors). *The new palgraw dictionary of economics*. Macmillan Press, 1987.

- Ginsburgh, Victor A & Pierre Michel Menger (editors). *Economics of the arts*. Northholland, 1996.

- Picard, Robert G. *Media economics*. Sage, 1989.

- Throsby, David. "The Production and consumption of the arts: a view of cultural economics". *Journal of Economic Literature*. March, 1994.



پښتونستان کاليج افسانوي او مطالعاتي فرانسې
پرتال جامع علوم انساني